

زردشت، واقعیت یا افسانه؟

قسمت چهارم

همانطوری که قبلاً هم یادآور شدم، یکی از منابع معتبر برای تثبیت وجود تاریخی زردشت و کتاب اوستا کتیبه های موجودی هستند که در خرابه های عمارات و قصر های شاهان و ابنیه های باستانی یافت شده اند. به نظر باستان شناسان، همچنان مؤرخین و محققین و دانشمندان معاصر غربی، که اعتبار کاوش ها و تحقیقات و نظریات شان، به نسبت نظریات ابتدائی و نامکمل یونانیان و رومی های کهن معتبرتری باشد، این کتیبه ها منابع باارزش تری هستند برای شناخت بیشتر و بهتر در مورد زردشت و اوستا و یک سری مطالب دیگر مربوط به آئین زردشتی.

نظریات یونانی ها در باره زردشت و تعالیم وی، و باور های پیروان زردشت طی دوره های بعدی، یا گزارش هایی که از رسوم برگزاری مراسم عبادی آن ها توسط یونانیان و رومی ها داده شده است، از نظر قدمت بدون تردید حائز اهمیت هستند، اما از نظر دقت در جزئیات تعالیم و اعتقادات و یا وجود شواهد علمی و مدارک مستند، به استثنای وجود زردشت و کتابی به نام اوستا و وجود مردمی که پیرو این آئین بودند، چیزی زیادی برای گفتن ندارند، در حالیکه دانشمندان و علمای یکی - دو قرن گذشته، و فعلی، پیرامون این مسائل و مطالب دقیق تر و پذیرفتنی تر و از روی اسناد و مدارک معتبرتر، مثل آثار و کتیبه هایی که در کشفیات باستانی در ایران و افغانستان و تاجکستان و ازبکستان و هند و بین النهرین و... بدست آمده است، از آنجمله "تخت رستم" و "بیستون" در کشور ایران، با مسؤولیت و دقت بیشتر ابراز نظر کرده و می کنند.

به گونه مثال بازگشائی رسم الخط های کتیبه هایی که طی یکی دو قرن گذشته در افغانستان و ایران و عراق و سوریه و ترکیه و... صورت گرفته است و دانشمندان را قادر به دست یافتن به بسیاری از مطالب تازه و بعضاً موثق پیرامون زبان و ادبیات و تاریخ این منطقه نموده است، کمکی شایانی است برای تاریخ و گذشته کشورهای یاد شده در بالا، و دین و آئین و زندگی و کار آن ها. نظریاتی که قبل بر این ابراز آن ها در این زمینه ها برای دانشمندان و مؤرخین با این دقت اصلاً مقدور نبود.

جای شک نیست که با بازگشائی رسم الخط های دوره های پیشین، دانشمندان و علمای امروزی بیشتر و بهتر از دانشمندان یونان و روم کهن می توانند به واقعیت های زندگی مردمان دوره های دور در گذشته پی ببرند؛ همانگونه که جناب کهزاد و جناب حبیبی با توسل به این تحقیقات از روی کتیبه های باستانی در مناطق مختلف کشور ما، حقایق بعضاً غیر قابل انکاری را در مورد گذشته، تاریخ، زبان، فرهنگ و مردم ما بیان نموده اند؛ یا با تحقیقات دیگر اندیشمندان صاحب نام اروپائی در خرابه های کاخ های سلطنتی هخامنشی ها امروز تا حدودی می توان فهمید که شاهان این سلسله چگونه زندگی می کردند و پیروی چه دین و آئینی بوده اند.

بر اساس تحقیقات گستره ای که از طرف شرق شناسان و به دنبال آن دانشمندان واقع بین سائر بلاد در خرابه های تخت جمشید و بیستون صورت گرفته است، گفته می شود که هخامنشی ها در اصل و اساس به سرزمینی که امروز فارس نامیده می شود، و یکی از استان های ایران امروزی می باشد، تعلق نداشته اند. از جمله این نویسندگان و مؤرخین یکی هم دکتر رقیه بهزادی است که در "آریاها و ناآریاها" درباره هخامنشی ها در صفحه 63 کتاب مذکور، زیر عنوان "هخامنشان" نوشته می کند:

«قبایل آریائی بالقوه پارسی، از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد به احتمال قوی ناچار به مهاجرت از وادی هیرمند شدند و به سوی غرب متمایل گشتند تا طلایه داران آن ها به نواحی شمالی استان کنونی فارس - حوزه رودکر، رسیدند. در مسیر شان طوایف ساگارت ها sagarti و گرمان ها در برخی نواحی کرمان [احتمالاً کرمان، با تغییر "گ" به "ک" در شروع این اسم، بعداً بنام کرمان مبدل شده است - ن] امروز سکنا گزیدند، طایفه پاسارگادی در فارس کنونی سکونت اختیار کردند. گروهی از آنان، به ریاست خانواده معتبر هخامنش در سال 695 پیش از میلاد در پارسوماش Parsumash، در شرق شوشتر امروز و در دو سوی کارون مستقر شدند...»

ذکر نام وادی هیرمند بخوبی نشان می دهد که طایفه پاسارگادی که هخامنشی ها گروهی از آن بودند از راه افغانستان کنونی، یا از خود افغانستان کنونی، به سرزمینی متعلق به عیلام آن زمان، که دولتی بوده است مستقل، هجرت نموده بودند.

در مورد اجنبی و مهاجر بودن هخامنشی ها به مناطقی که امروز فارس نامیده می شود، اسمعیل هادی نویسنده کتاب "حاشیه بر زبانشناسی" نیز معتقد است که هخامنشی ها در اساس باشند این سرزمین نبودند.

این نویسنده سرزمینی را که گروه مربوط به هخامنش، جد هخامنشی ها، از آنجا کوچ نموده بود، ذکر نمی کند، چون از آن اطلاع دقیق ندارد، ولی جایی را که آن ها در آن گرد آمده و مستقر می شوند، پارس می نامد. ضمناً یادآور می شود که معلوم نیست سرزمین پارس را آن ها خود پارس نامیده اند، یا دیگران این لفظ را از نام آن ها اخذ کرده اند.

همین نویسنده، که کلمات "آریانا" و "آریائی" و زبان پارس را اصلاً پندار ایران بعد از حاکمیت پهلوی ها می داند، در باره اوستا می گوید: «**بعد از کتیبه های هخامنشیان که گفتیم ارتباطی به فارسی امروز ندارد، سکوت مطلق بر تاریخ زبان حاکم است و اگر ادعا های بیهوده و بلاذلیل که زبان بعداً کشف شده اوستائی را منتسب به فارسی و در ارتباط به آن می دانند به کنار بگذاریم، فارسی و گذشته آن تا دوران بعد از اسلام در یک تونل تاریک مطلق قرار دارد.**»

از مردی که با ضرس یا نفرت تمام در سراسر کتاب مذکور در باره هخامنشی ها و زبان پارسی و عده ای از عظمت طلبان ایرانی که پیدایش ایشان را بعد از سلطنت پهلوی ها می داند، صحبت می کند، اساساً انتظار نمی رفت که در مورد وجود زبانی بنام اوستا که مربوط به آئین زردشت شناخته شده است اعتراف و صحبت کند. معنی کلمه کشف که آقای اسمعیل هادی در صحبت خود به کار می برد، عبارت است از آشکار ساختن چیزی که وجود داشته، اما پیدا نبوده.

نگارنده اطمینان دارد که اگر زبان اوستائی وجود خارجی و حقیقی نمی داشت، این نویسنده با آن نوع طرز برخورد و نگاه خصمانه اش به هخامنشی ها و زبان و تاریخ شان، هیچگاهی در باره زبان اوستائی، که به طریق آشکار و ارتباط متقابل یکی با دیگری وجود خود اوستا و زردشت را نیز تأیید می نماید، چنان به نرمی و بدون برخورد خشونت آمیز سخن نمی گفت (صفحه 41).

در باره آریائی هائی که در اثر افزایش جمعیت و کم شدن زمین های زراعتی و چراه گاه، همچنین سرد بودن هوا از شمال افغانستان به طرف غرب مهاجرت نمودند، مرحوم میر غلام محمد غبار هم در صفحه 4 کتاب "افغانستان به یک نظر" نظری ارائه نموده است، که ذیلاً آن را به اشتراک می گذاریم:

«از باختر دسته جات دیگر آریائی ها که باستقامت غرب حرکت کرده بودند در میمنه و اندخوی و وادی هریرود منقسم شده و قسماً بطرف وادی های هیرمند (اگر این نظر را درست بدانیم، آنچه دکتر

رقیه بهزادی در مورد مهاجرت پارس ها از هیرمند به ایران کنونی نوشته است، هم می تواند درست باشد) و ارغنداب پایان گردیدند...»

و در صفحه بعدی اضافه می کند: «... همچنان دسته جات دیگر آریائی ها بجنوب غرب باختر شروع به مهاجرت نموده، راه های مجرای رودخانه هریرود، هیرمند و فراه رود را تعقیب و بالاخره در صفحات غرب یعنی ماورای دشت لوط داخل شدند، مهمترین این قبایل مهاجر (امادها و پارسوها)، یعنی مادی ها و پارسی ها بودند که با عشایر و حیوانات متعلقه خود ها از گهواره آریائی یعنی افغانستان به جستجوی علفچر و چراگاه ها باستقامت غرب حرکت کرده بودند، در آنوقت آتوریه های سامی نژاد - مثل مهاجمین بین النهرین که سه هزار سال قبل از میلاد در اراضی جنوب بحیره خزر پیدا شده و مدنیت (پروتو عیلامی) را بمیان آوردند - در خاکهای فارس آمده و جای گرفته بودند...»

به هر حال، واقعیت آریائی بودن هخامنشی ها هر چه باشد، بیشتر دانشمندان و علما به این نظر هستند که هخامنشی ها کسانی بودند که دین خویش، یعنی دین زردشت را با خود به مناطقی که بعداً مستقر و ساکن شدند هم بردند، و هم سبب ترویج آن گشتند. چنین ادعائی را دانشمندان از روی کتیبه های بدست آمده از خرابه های ابنیه هائی بجا مانده و بعد از اینکه قادر به بازخوانی رسم الخط های متعددی که در کتیبه های قصور و عمارات مختلف یافته اند، مطرح کرده اند. این خط ها عبارت بودند یا هستند از: عیلامی، اکدی، آرامی و خطی که، احتمالاً پارسی میانه بوده و در زمان هخامنشی ها رواج داشته و به رسم الخط میخی نوشته می شده است!

در این مورد میخوام تنها سه - چهار مثال بیاورم و بعد از آن به بحث روی نظرات یکی از محققین صاحب نام اروپائی، مرحوم آرتور کریستین سن دنمارکی بپردازم.

نظر زیر چکیده ای است از نوشته دین هخامنشی پردس اکتر شروو تحت عنوان "دین هخامنشی"، ترجمه ناتالی چوبینه:

- «کتیبه های عیلامی گوشه های دیگری از آیین هایی که در تخت جمشید برگزار می شد را نیز برای ما روشن می کنند (Koch 1988). آیین اصلی "لان" (عیلامی) نام داشت، که با داورى از روی حجم عظیم تدارکاتی که برای آن ثبت شده به نظر می رسد تنها آیینی باشد که در مقیاس بزرگ برگزار می شده است. لان اغلب در کنار نام ایزدان آمده، و چون از خود *هورامزدا* در این کتیبه ها به *ندرت* نامی برده شده، فرض معمول این است که لان آیینی برای برترین ایزد بوده و بدین ترتیب نیازی به نام بردن احساس نمی شده، هرچند شواهد بعدی درستی این فرض را زیر سوال می برد. آیین دیگری که از آن یاد شده دئوسا یا "جرعه فشانی" (زائوترا در اوستا و *بغا*) دئوسیا است) "آیین جرعه فشانی" (برای ایزدان) بود. (در این مورد نگاه کنید به Boyce 1982b).

- «موبدان حاضر، عبارت بودند از شاتن (عیلامی) یا همان "کاهن" (معمول ترین گروه)؛ مگوشان (مجوسان [زردشتیان - ن]) که بیشتر در لان شرکت داشتند ولی گاه به طور استثنا در آیین های ایزدان دیگر، مثلن یک رود یا کوه، نیز حضور می یافتند؛ یشتا (یشته در اوستا) یا «قربانی کننده»؛ و آتروخشا (آتروخسه ارتاکا در اوستا)، که در اصل مسئول آتش بود.

- «نوشته های آرامی به دست آمده از تخت جمشید از برگزاری آیین هئوما خبر می دهند، از جمله این نوشته ها می توان به حکاکي های روی هاون ها (هاونه، اوستایی) و دسته هاون ها (آبیزهاون) یافت شده در محل اشاره کرد. آیین مزبور همان آیین «قربانی» معروف یسنا در دین زرتشتی است و هسته مرکزی آن آماده سازی و تقدیم عصاره هوم (سومای هندی) و قربانی کردن یک حیوان است، (نگاه کنید به Stausberg 2004, pp. 306-35؛ مرور کوتاه در Skjærvø 2011a, pp. 34-36).

مثال چهارم اما از صفحه 63 کتاب "مзда پرستی در ایران قدیم"، مقاله "قدیمیترین عهد آئین زردشت" ترجمه دکتر ذبیح الله صفا است، که نوشته می کند:

«در کتیبه های داریوش و خشایارشا، **اهورمزدا** تنها خدایست که بنام ذکر شده است. وی خدای بزرگ و بزرگتر از همه خدایان است، او زمین و آدمی را خلق کرده و شادی و سعادت را برای مردم آفریده و خشایارشا را شاهی داده است، و با اوست که داریوش پیش از رفتن بجنگ "گت اومت" یعنی "سمردیس" دروغین درود فرستاد و او نیز داریوش را از یآوری خود برخوردار ساخت. هر بار که داریوش به فتحی در برابر طاغیان نائل شد، آن فتح را از آن **اهورمزده** دانست... داریوش میگوید (کتیبه بیستون ستون 4 بند 12): "**اهورمزده** و دیگر خدایان مرا یآوری کردند." در این که "خدایان دیگر" که بوده اند از کتیبه ها اطلاعی برنمیآید. **اهورمزده** سه بار با خدایان دیگر نام برده شده است (داریوش، پرسه پولیس 14، 22، و 24). و در صفحه بعدی اضافه می کند: "جنبه تثویت آئین زردشتی نیز در کتیبه های هخامنشی بنظر میآید با آنکه اسم "**انگرمنیو**" و همچنین نام دیوان در آنها مذکور نیست.»

در خصوص نظریات بیشتر آرتور کریستین سن، که قبلاً در قسمت اول کتاب هم از وی یاد شده است، و تقریباً همه دانشمندان اروپائی این نظریات را، در مجموع، کار های ارزشمند خوانده اند و به دیده قدر می نگرند، باید به کتاب زیر رجوع کرد:

مزدپرستی در ایران قدیم

ماخوذ از دو رساله آرتور کریستین سن:

ملاحظات در باره قدیمیترین عهد آئین زرتشتی

و تحقیقات در باب کیش زرتشتی ایران باستان

ترجمه: دکتر ذبیح الله صفا

انتشارات دانشگاه تهران

شماره 399

سلسله تحقیقات ایرانی.

نگارنده در نظر دارد در این قسمت، برای معلومات بیشتر، نظریات این اندیشمند را، پیرامون مبحثی که در پیش داریم، به شکل جزوار و بسیار فشرده و مختصر نقل کند. زیرا این کتاب، که نویسنده آن مدتی را همراه با یک استاد و محقق دنمارکی و یک استاد و محقق آلمانی پیرامون تاریخ و ادبیات و زبان های مختلف منطقه ما کار کرده است، پر است از بحث های در باب زردشت و آئین وی که نوشتن آن از حوصله خارج است.

قرار نوشته خود آقای کریستین سن، او از استادان به نام کشور های دنمارک و آلمان، یکی آقای وسترگارد (Westgaard) دنمارکی استاد دانشگاه کپنهاگن که قرار نوشته کتاب بالا "تحقیقات وی مخصوصاً درباره اوستا شهرت وافر دارد"، و دیگری آقای آندریاس (Andreas)، که در یکی دو کتاب دیگر "آندراس" و "آندراس" نوشته شده است، شرق شناس مشهور آلمانی، در باره تاریخ ایران و شرق زیاد آموخته است. و از جانبی چون به زبان های انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و دنمارکی

تسلط کامل داشته و با زبان های اوستائی و پهلوی و عربی و فارسی نیز آشنا بوده است و به کمک این زبان ها تا حدی زیادی معلومات خویش را علاوه به آنچه در دانشگاه دنمارک و دانشگاه های آلمان، تکمیل نموده بود، از کتب مختلفی که به این زبان ها پیرامون تاریخ ایران باستان، آسیای میانه، شرق میانه و... نوشته شده بود، مستقماً آموخته و در نوشته های خود از آن ها استفاده کرده است. محقق مذکور غیر از کتاب هائی که خود می خواند، کتاب های دیگری را نیز از طریق مترجمان مورد مطالعه و تحقیق قرار می داده است.

نظر بسیاری از دانشمندان غربی این است که مرحوم "آرتور کریستین سن" مردی فاضل و پرکاری بود که در اثر کوشش و مطالعه و تحقیق و کار ثمر بخش کتاب های ذی قیمتی (در حدود شصت کتاب) به زبان های مختلف در باره ایران انتشار داد.

از آنجائیکه هدف نگارنده در این مقاله تنها تثبیت وجود تاریخی زردشت و کتاب اوستا است، نه حقیقت محتوای آئین و زمان و مکان تولد زردشت، به سائر مباحث این محقق و دانشمند فاضل دنمارکی تماس نمی گیرد؛ بلکه می خواهد تنها آنچه را که به زردشت و اوستا تعلق می گیرد، به عنوان تأیید مدعای خویش در زمینه وجود تاریخی زردشت و اوستا، به شکل اختصار تقدیم خواننده گرامی کند، که عبارت اند از:

یک؛ مطالبی از مقدمه مترجم کتاب:

- 1.1 صفحه 6: «کتابی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی ما میشود مجموعه ای از بیست و دو مقاله فاضلانه آن استاد فقید است که نخستین را بنام "ملاحظات در باره قدیمیترین عهد آئین زرتشتی" - Quelques notices les plus anciennes du Zoroastrisme در مجله Acta Orientalia نگاشته و سپس بصورت رساله یی جداگانه منتشر کرده است؛ و دومین را بنام "تحقیقات در باره کیش زرتشتی ایران باستان" Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique به سال 1928 در کپنهاک انتشار داده است.»
- 1.2 صفحه 8: «مهاجمان جدید پیایی باین خاک روی می آوردند و میخواستند از این خوان گسترده /هورمزدا بهره بردارند.»
- 1.3 همان صفحه: «در این سرزمین که آثار لطف /هورمزدا و قهر /هریمن هردو را در کنار یکدیگر دارد...»
- 1.4 همان صفحه: «حوادثی را که پس از این ایام از قبیل ظهور زرتشت، تشکیل حکومت ماد، پدید آمدن شاهنشاهی هخامنشی در ایران...»
- 1.5 صفحه 9: «روایاتی را که از اوستا تا شاهنامه و دیگر منظومه های حماسی دیده میشود، مورد توجه قرار دادند و بر آن شدند که در این باب نیز بتحقیقاتی بپردازند و...»
- 1.6 صفحه 10: «این مرد دانشمند آخرین اطلاعات علمی دقیق را در کتب معتبر مانند: شاهنشاهی ساسانیان، سلطنت قباد و کمونیسم مزدکی، یادداشت هایی در باب قدیمیترین ادوار آیین زرتشتی، تحقیق در آیین زرتشتی ایران قدیم...»
- 1.7 ... و

نکاتی که نقل شد، همه مطالبی است که آقای آرتور کریستین سن آن ها را در متن کتاب آورده است. هیچ کدام از این نظریات از خود مترجم نیست! مترجم، تنها این سخنان را به زبان خودش فرموله و بیان کرده است!

و اما از متن کتاب:

2.1.1 صفحه 17: «در باره مکان و زمان ظهور آیین زرتشت: مسأله مولد زرتشت با آنهمه بحث که در باب آن شده هنوز ب نتیجه قطعی نرسیده است. من نمی خواهم در اینجا از نو دلالی را که مدافعین سه نظر راجع به مولد زرتشت گفته اند تکرار کنم. آن سه نظریه عبارتست از:

1- نظریه آنانکه معتقدند اصل زرتشت از ناحیه غربی ایران بود،

2- نظریه آنانکه مولد او را در مشرق ایران میدانند،

3- نظریه کسانی که میگویند زرتشت در مغرب ایران ولادت یافته و برای نشر آیین خویش بمشرق این کشور رفته است. توضیحات متناقض مؤلفان یونانی و رومی ثابت می کند که راجع بمولد زرتشت روایت کهنی در دست نبوده است. از "گاتها" که تنها مأخذ اساسی راجع بزندگی زرتشت است هیچگونه اطلاعی، خواه در باب مولد و خواه در باره محل دعوت و منطقه عمل او، بدست نمی آید. در یشتهای کهن که قدیمترین قسمت از اوستای جدیدست زرتشت قربانیهای خود را در "اریان ویوچه" در ساحل رود "داتیا" بایزدان میدهد...

2.1.2 صفحه 20: «امروز تقریباً همه دانشمندان متفقند که گاتها اثر شخص زرتشت است و یا به دوره بسیار نزدیکی بعهد وی تعلق دارد...»

2.1.3 صفحه 23: «با توجه به این مقدمات، فقدان هر نشانه یی از آثار تمدن آسیای علیا در گاتها ما را بر آن میدارد که سرزمین اصلی کیش زرتشتی را تقریباً در شمال یا در مشرق زمینهایی تصور کنیم که در عهود سالفه مسکن قبایل آریایی بوده و آثار کوچ نشینی مقرون بزراعت در آن مشاهده میشود است... بنابراین میتوان قبایل بازبسته بتمدن گاتها را ساکن سغد یا فرغانه یا بلخ و بزحمت خوارزم تصور کرد...» در ادامه سخن در همین صفحه آمده است: «"بارتولومه" با توجه باشارات جغرافیایی یشتهای کهن بهمین نتیجه رسده که آیین اوستایی بااحتمال قوی در مشرق ایران پدید آمده است...»

2.1.4 صفحه 24: «مسأله زمان زندگی زرتشت هم کمتر از سرزمین اصلی دعوت دینی او مشکوک نیست. در اینجا نیز باید نخست اشارات متناقض و بی بنیاد نویسندگان یونان و لاتین را روشن کرد. صراحت و قطعیتی که روایت پارسیان به تثبیت دوره زندگی زرتشت در سیهصد سال پیش از اسکندر داده است، باعث شد که دانشمندانی از قبیل "یوستی" و "گلدنر" و "وست" و "ویلیامز جاکسن" این تاریخ را محقق و یا تقریباً نزدیک بتحقیق بدانند. "وندیشمن" و "ویلهم گایگر" و "تیل" و "الدنبرگ" و "بارتولومه" و "ادوارد میر" از طرفی دیگر روایت پارسی را از همه جهات با دلایل قاطعی رد کرده اند...»

با مطالعه سرتاسر کتاب، همانگونه که با مطالعه قسمت های آن در بالا نمی توان به صورت قاطع مولد و زمان تولد یا ظهور زردشت را تثبیت کرد، نمی توان به تحقیق گفت که زردشت در کجا و در چه زمانی به دنیا آمده است، ارچند نظر بیشترین ها همین است که در شرق ایران و مشخصاً در بلخ باستان به دنیا آمده است و از همان جا به نشر عقاید خود پرداخته است، ولی حقیقت هر چه باشد، بحث من همانگونه که بار ها گفته ام بر سر مولد و زمان تولد زرتشت نیست، بلکه بر سر وجود حقیقی وی است. و بحث این همه دانشمند و محقق، خواه پیرامون مکان و زمان تولد وی، و اصالت مندرجات اوستا توافق داشته باشند یا نداشته باشند، در نفس خود معنی پذیرفتن وجود حقیقی و تاریخی زردشت و کتابی بنام اوستا، هرچند دست خورده و تحریف شده باشد، هرچند پاره های آن مفقود شده باشد، می باشد!! همه دانشمندانی که در بند بالا از آن ها نام برده شد، موافق به دوره زندگی زردشت در سه صد سال پیش از حمله اسکندر یا مخالف به آن، بر سر وجود زردشت اختلاف ندارند!!

نکته ای را که من می خواستم ثابت کنم، چیزی را که برخی از هموطنان ما کاملاً منکر آن هستند، فقط همین است؛ نه چیزی دیگری!!

قسمت بعدی را، که قسمت آخرین خواهد بود، برای بررسی تعالیم و قوانین آئین زردشت اختصاص داده ام که بحثی خواهد بود بسیار دلچسپ، ضمناً شاید بسیار مناقشه برانگیز.